

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال ششم، شماره ۲۴، تابستان ۱۳۹۳
صفحات: ۷۷-۵۹
تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۱۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۴/۱۶

جهانی شدن و تحولات پارادایمی در جامعه‌شناسی سیاسی: ظهور جامعه‌شناسی سیاسی جدید

دکتر علیرضا ازغندی* / مختار نوری**

چکیده

در دهه‌های اخیر با توجه به گسترش فرایند جهانی شدن در عرصه‌های مختلف و در نتیجه تضعیف دولت ملی «پارادایم» اصلی جامعه‌شناسی سیاسی در حال تغییر و دگرذیسی است. در پارادایم سنتی مفاهیمی چون دولت ملی، رابطه حکومت و جامعه، طبقه حاکم، نخبگان سیاسی، احزاب و پایگاه اجتماعی رژیم‌های سیاسی غلبه داشته‌اند، در حالیکه در پارادایم جدید جامعه‌شناسی، ساختارهای اقتدار در سطح جهانی، رابطه میان حکومت‌ها و فرایندهای جهانی در عرصه‌های مختلف، هویت‌های فراملی طبقاتی، حقوق بشر و شهروندی جهانی، جنبش‌های جدید اجتماعی و... اولویت یافته‌اند. لذا می‌توان ارتباط منطقی‌ای بین گذار از سطوح مختلف تحلیل جامعه‌شناسی سیاسی فردی، گروهی و ساختاری به سطح تحلیل جهانی برقرار کرد. در چنین فضایی این پژوهش تلاش می‌کند تأثیرات فرآیند جهانی شدن، خصوصاً ابعاد سیاسی و فنی-تکنولوژیک آن را بر شکل‌گیری تحولات پارادایمی در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی با ذکر مصادیقی نشان دهد.

کلید واژه‌ها

جهانی شدن، تحول پارادایمی، جامعه‌شناسی سیاسی، دولت ملی، تکنولوژی‌های ارتباطی، جامعه‌شناسی سیاسی جدید.

* استاد گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
alirezaazghandi@yahoo.com
** دانشجوی دکتری رشته علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
nouri.mokhtar63@gmail.com

مقدمه

«جهانی شدن» بزرگترین تهدیدی است که برای الگوی دولت محور جامعه شناس سیاسی سنتی پدیدار شده است. در نتیجه فرایند جهانی شدن، توانایی دولت‌های ملی در اتخاذ اقدامات مستقل در اجرای سیاست‌های خود محدود شده، کنترل آنها بر کالاها، تکنولوژی و اطلاعات کاهش یافته و حتی اختیار آنها در تعیین قواعد و قانونگذاری در محدوده سرزمین ملی نیز تنزل پیدا کرده است. در سایه این تحولات، اتخاذ چشم انداز گسترده برای مطالعه قدرت و سیاست ضرورت یافته و از این رو مطالعه فرایندهای جهانی شدن به عنوان مهم ترین عامل در تحول حوزه جامعه شناسی از اهمیت حیاتی برخوردار شده است. مفهوم جهانی شدن به مجموعه فرایندهای پیچیده ای اطلاق می‌شود که به موجب آن دولت‌های ملی به نحو فزاینده ای به یکدیگر وابسته می‌شوند. در چنین فضایی یک تغییر پارادایم در جامعه‌شناسی سیاسی رخ داده است، به طوری که این رشته از مدل‌های دولت محور و طبقاتی مشارکت یا عدم مشارکت سیاسی دور شده و به طرف درک جدیدی از سیاست به مثابه پدیده ای که در همه تجربیات اجتماعی حضور دارد حرکت نموده است. به هر حال به دلیل تحولات شکل گرفته شاهد ظهور سطوح تحلیل جدید در حوزه مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی هستیم که این خود الگوی جدیدی را در شیوه‌ها و محتوای این رشته از سطوح تحلیل فردی، گروهی، ساختاری (دولت) به سطح تحلیل جهانی بوجود خواهد آورد. منطبق با مباحث مذکور، این پژوهش تلاش می‌کند نشان دهد چگونه جهانی شدن با تضعیف دولت ملی به عنوان هسته مرکزی پارادایم سنتی جامعه شناسی سیاسی، مقدمات تحول پارادایمیک در جامعه شناسی سیاسی و به طور مشخص موجبات ظهور و بروز پارادایم جدید جامعه شناسی سیاسی را فراهم آورده است. برای دستیابی به چنین هدفی مطالب و موضوعات ارائه شده در این نوشتار در چهار بخش نگارش یافته است؛ بدین صورت که در ابتدا به بررسی مفهوم پارادایم و چیستی تحول پارادایمی می‌پردازیم، سپس مفهوم جهانی شدن به بحث گذاشته می‌شود، و ابعاد و شاخص‌های آن بررسی می‌شود، در قسمت سوم به بررسی الگوهای رایج جامعه شناسی سیاسی سنتی پرداخته می‌شود، و در بخش چهارم نیز به این موضوع می‌پردازیم که چگونه فرایند جهانی شدن منجر به تحول پارادایمی در حوزه جامعه شناسی سیاسی گردیده و شاخص‌ها و ابعاد پارادایم جدید جامعه شناسی سیاسی چگونه هستند. مطالب و موضوعات ارائه شده با نتیجه گیری به پایان می‌رسد.

۱- چیستی پارادایم و تحول پارادایمی: مبانی روشی

در زمانه ما سیاست و سیاست‌ورزی در معرض بحران‌های شالوده‌شکن فراوانی قرار گرفته است، زیرا از یکسو دوران نظریه‌ها و گفتمان‌های سیاسی که تأکید خود را صرفاً بر صاحبان وسایل تولید و شیوه‌های تولید استوار نموده و روابط قدرت را حافظ منافع آنان می‌دانستند، گذشته است و به دورانی رسیده‌ایم که در آن شیوه‌های باز نمود بر شیوه‌های تولید ارجحیت یافته‌اند. به این ترتیب، چنگ اندازی به دارایی‌های گفتمانی و یا ثروت‌های مفهومی جایگزین توجه به ثروت‌های مادی و یا حکومتی محض شده‌اند. در نتیجه تلاش پسامدرنیستی، «امر سیاسی» از حصارهای تنگ و باریک گفتمان‌های سنتی که در بستر آنها به هر آن چیزی اطلاق می‌شد که به دولت و احزاب مربوط می‌شود، و سیاست نیز به‌عنوان رسیدگی به امور عمومی جمعی از مردم که بر حسب اتفاق و یا به حکم انتخاب خود گردهم آمده‌اند فهم می‌شود، رهایی یافته و در قلمرو بسیاری از مقولات انسانی وارد شده و خود را چینه‌ای از روابط اجتماعی و به عنوان فرآیند عمومی شدن درون جوامع انسانی مطرح کرده است (تاجیک، ۱۳۹۰: ۵۰-۴۹). نظریه چنین تحولاتی و برای نشان دادن تحول صورت گرفته از جامعه‌شناسی سیاسی سنتی به پارادایم جدید، این نوشتار از حیث مفهومی و روش‌شناسانه بر مفهوم «پارادایم» تکیه دارد. آنچه در این طی طریق مدرسان و عصای دست ما محسوب می‌شود، مفهوم پارادایم یا نمونه عالی است. استعمال این مفهوم در معنای فنی‌اش برای اولین بار از سوی توماس کوهن متداول گشت. این مفهوم کلید و پیش شرط اصلی درک آراء کوهن است. وی پارادایم را فقط مشکل از قواعد و قوانین و نظریه‌ها یا جمع آنها نمی‌داند، بلکه از نظر او پارادایم چیزی کلی‌تر است، چیزی که از آن قواعد و نظریه‌ها و امثالهم را بتوان استنتاج کرد. متشکل از تعهدی مفهومی، نظری، ابزاری و روش‌شناختی است. پارادایم مجموعه پنهان درهم بافته‌ای از عقاید نظری و روش‌شناختی‌ای است که امکان‌گزینش و ارزیابی و انتقاد را فراهم می‌سازد (اباذری، ۱۳۹۰: ۴۴). کوهن در اثر مشهور خود «ساختار انقلاب‌های علمی» در کلیتی فراگیر پارادایم را سرمشق علمی معین و حاکم بر علم هنجاری می‌داند که اصول موضوعه، روش‌شناسی، شیوه ساخت، روش‌ها و فنون پژوهش‌های علمی و چشم‌انداز نظر به هستی را در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر، پارادایم سرچشمه روش و مسائل میدانی و استانداردهای حل مسائل است که اجتماع علمی بالغ آن را در زمانی مفروض پذیرفته است (کوهن، ۱۳۸۳). کوهن در این چارچوب تاریخ علم را جایگزین شدن پارادایمی به دست پارادایم دیگر می‌داند. تا زمانی که

پارادایم علمی مسلط بتواند به حل مسائل ادامه دهد، حیطة تحقیقات خود را گسترش بخشد، علما و دانشمندان وابسته به آن پارادایم به کار خود ادامه می‌دهند، اما زمانی می‌رسد که پارادایم مسلط با موارد خلافی روبرو می‌شود که کارکرد پارادایم را دچار مشکل می‌سازد. معمولاً علما سعی می‌کنند که در صدد توضیح این موارد برآیند، و با صدور فرضیه‌های کمکی یا دقیق‌تر کردن ابزار سنجش یا تدابیر دیگر بتوانند این موارد را از سرراه بردارند، اما اگر موفق نشوند پارادایم دچار بحران می‌گردد. چنانچه این مسائل ناهنجار انباشته شوند در جمع متخصصان روحیه ای بحران زده پدید می‌آید. ناتوانی آنان در غلبه بر این نوع مسائل حالت عصبی فزاینده ای در میان دانشمندان ایجاد می‌کند. احساس عدم اطمینان و ناخرسندی از چارچوب فکری سنتی شیوع پیدا می‌کند. بنابراین انقلاب زمانی رخ می‌دهد که موارد خلاف به ساختار اسامی پارادایم مسلط و هسته مرکزی آن حمله کنند و در نتیجه آن پارادایم حاکم سقوط می‌کند و پارادایم جدید به جای آن می‌نشیند (اعتماد، ۱۳۷۵: ۱۵۶). البته کوهن بر آن بود که علوم اجتماعی در وضعیت ماقبل پارادایمی خود به سر می‌برد، زیرا آن اجتماعی که در اجتماع فیزیک دانه‌ها و یا زیست‌شناسان وجود دارد، در علوم اجتماعی مشاهده نمی‌شود. البته این به معنای آن نیست که علوم اجتماعی اساساً به صورت غیر پارادایمی یا پسا پارادایمی است، ولی آنچه مسلم است در علوم اجتماعی، پارادایم از قدرت و استحکام لازم به صورتی که در علوم تجربی ملاحظه می‌کنیم بر خوردار نیست (قوام، ۱۳۸۹: ۲۴۵). با این وجود، این نکته نیز شایسته توجه است که اگر گفته می‌شود هر پارادایم در دوره تاریخی خاصی بوده، این بدان معنا نیست که در دوره بعدی به‌طور کلی از بین رفته است، بلکه منظور این می‌باشد که در دوره بعدی حاکمیت و سیطره خود را از دست داده و صرفاً در نزد تعداد معدودی از دانشمندان که هنوز به پارادایم قبلی معتقد هستند و به پارادایم جدید ایمان نیاورده‌اند اعتبار دارد. در هر دوره یک روش علمی حالت پارادایمی دارد و روش‌های موجود دیگر نقش فرعی ایفا می‌کنند (اردستانی، ۱۳۸۸: ۶-۵). بر این اساس نویسندگان این سطور از چارچوب مفهومی پارادایم بهره گرفته و براساس آن تلاش می‌کنند نحوه گذار از پارادایم کلاسیک جامعه‌شناسی سیاسی به پارادایم جدید را در اثر وقوع فرایند جهانی شدن نشان دهند. در پارادایم سنتی دولت ملی هسته مرکزی محسوب می‌شد و نیروهای اجتماعی در محدوده دولت ملی به نقش آفرینی و تاثیرگذاری بر قدرت سیاسی مشغول بودند. اما در دهه‌های اخیر و با وقوع فرایند جهانی شدن، دولت ملی به‌عنوان هسته مرکزی پارادایم سنتی مورد چالش قرار گرفته و نقش نیروهای

اجتماعی در زندگی سیاسی به فراتر از مرزهای دولت ملی انتقال یافته است. در نتیجه چنین تحولاتی، شکل جدیدی از جامعه‌شناسی سیاسی ظهور و بروز یافته است که به دلیل اهمیت آن شایسته توجه و بررسی است. اما قبل از هرچیز لازم است که مفهوم جهانی شدن و ابعاد و شاخص‌های آن بررسی شوند.

۲- جهانی شدن: ابعاد و شاخص‌ها

اصطلاح «جهانی شدن» برای اولین بار در دهه ۱۹۶۰ به عنوان فرایندی اقتصادی در فرهنگ آکسفورد وارد شد و تا به امروز بسیاری از نظریه‌های جهانی شدن ماهیت اقتصادی دارند. اما این مفهوم تنها به بعد اقتصادی محدود نشد و تقریباً تمامی صاحب‌نظران این حوزه عرصه‌های فرهنگ، سیاست و ارتباطات تکنولوژیک را از دیگر ابعاد جهانی شدن می‌دانند (سلیمی، ۱۳۸۴). درباره مفهوم جهانی شدن و فرآیند آن تعاریف متفاوتی از سوی نظریه پردازان ارائه شده است، که در این میان «رولند رابرتسون» جایگاه ویژه‌ای دارد. او از جمله متفکرانی است که نکوشیده است تا جهانی شدن را در خدمت یک گرایش یا ایدئولوژی سیاسی قرار دهد، بلکه کوشش او براین بوده تا با نظریه پردازی در این زمینه، شیوه فهم متفاوتی در مورد پدیده‌های سیاسی-اجتماعی بوجود آورده و نحوه نگرش به امور اجتماعی را دگرگون سازد. به عقیده رابرتسون «جهانی شدن هم به‌عنوان یک مفهوم برای بیان واقعیت جاری در جهان است و هم مبین یک نوع آگاهی و ادراک از جهان که آن را به‌عنوان یک کل مورد توجه قرار می‌دهد» (Robertson, 1992: 6). هم‌چنین «مارتین آلبرو» از جمله نظریه پردازانی است که نظریه او مشخصاً درباره جهانی شدن می‌باشد و این فرایند در دیدگاه او تحولی جوهری است که اساس زندگی بشر را دگرگون ساخته است. او که از سوی برخی از صاحب‌نظران، پست مدرنیست دانسته شده خود را پست مدرن نمی‌داند، اما نوک پیکان نظریه خود را متوجه مدرنیته و مدرنیسم کرده است. آلبرو جهانی شدن را نتیجه منطقی مدرنیته یا محصول بسط جهانی مدرنیته نمی‌داند، بلکه معتقد است جهانی شدن و آغاز عصر جهانی با پایان دوران مدرن و به سر رسیدن تاریخ مدرنیته همراه و ملازم است (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۸۸). او معتقد است که ما نیازمند تدوین نظریه‌ای جدید هستیم که فراتر از عصرها و فرهنگ‌های خاص باشد. نظریه‌های مدرن متعلق به یک عصر خاص و یک فرهنگ ویژه هستند که نمی‌توانند گویای واقعیت عصر جهانی باشند. لذا برای فهم درست عصر جهانی نیازمند تغییر و دگرگونی

مفهومی هستیم (همان: ۲۹۶). «حسین بشیریه» نیز بر این باور است که مفهوم جهانی شدن به مجموعه فرایندهای پیچیده ای اطلاق می‌شود که به موجب آن دولتهای ملی به نحوه فرایندهای به یکدیگر وابسته می‌شوند، و همین وابستگی و ارتباط است که مشکلاتی برای مفهوم حاکمیت و دولت ملی ایجاد می‌کند. از نظر او فرایند جهانی شدن را معمولاً در چهار حوزه فنی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مطالعه می‌کنند. در حوزه فنی و تکنولوژیک از وقوع انقلاب صنعتی سوم سخن می‌رود. انقلاب صنعتی سوم در پایان قرن بیستم تحولاتی اساسی در حوزه ارتباط، مصرف و اطلاعات به همراه آورده است. این همان چیزی است که برخی نویسندگان آن را «دهکده جهانی الکترونیکی» نامیده‌اند. در حوزه فنی از ظهور تکنولوژی‌های نوین ارتباطی هم چون اینترنت، ماهواره، تلفن همراه، شبکه‌های اجتماعی و... به‌عنوان پیامدهای جهانی شدن نام برده شده است. در حوزه اقتصاد نیز تغییرات بی سابقه‌ای رخ نموده است. به گونه‌ای که جهانی شدن اقتصاد، امکان اجرای اقتصاد کینزی را منتفی ساخته است. دیگر فرایندهای مالی و اقتصادی در سطح ملی نمی‌توانند تابع ساز و کارهای داخلی و تصمیم‌گیری دولت‌ها باشند. در سطح فرهنگی می‌توان از ظهور جامعه مدنی جهانی سخن گفت. جنبش‌های اجتماعی و فرهنگی بین‌المللی جزئی از این جامعه مدنی جهانی هستند که به مسایل و موضوعاتی نظر دارند که از حدود توانایی و دید دولت‌های ملی بسی فراتر می‌روند. از منظر سیاسی نیز با گسترش اختیارات نهادهای سیاسی جهانی، تحولات چشمگیری در حوزه قدرت و حاکمیت دولت‌های ملی و ماهیت نظام بین‌الملل رخ نموده است. به عبارت دیگر، عرصه‌های تصمیم‌گیری سیاسی بر فراز دولت‌های ملی رو به گسترش بوده است. در نتیجه فرایند جهانی شدن، ویژگی‌های اصلی دولت ملی در حال زوال است، و علاوه بر آن نیروها و گروه‌های اجتماعی جدیدی که بیشتر دغدغه‌های فرهنگی و هویتی دارند سر برآورده‌اند. با توجه به ابعاد مذکور، بشیریه بر این باور است که جهانی شدن بزرگترین تهدیدی است که برای الگوی دولت محور در جامعه شناسی سیاسی سنتی پدیدار شده است. از لحاظ دانش و پارادایم جامعه شناسی سیاسی، نکته مهم این است که بر اثر فرایند جهانی شدن حاکمیت ملی دولت‌ها عملاً دچار محدودیت‌هایی شده است، به نحوی که حکومت‌های ملی دیگر مانند گذشته نمی‌توانند از خودمختاری لازم و کافی برخوردار باشند، هرچند از لحاظ صوری و حقوقی مرجع نهایی اقتدار در قلمرو سیاسی خود محسوب می‌شوند (بشیریه، ۱۳۷۹: ۱۳-۱۰).

نوشتار حاضر علی‌رغم اینکه بطور عام پارادایم جهانی شدن را دارای آثار و پیامدهای عمیقی بر عرصه سیاست می‌داند، بطور خاص بر دو بعد سیاسی و فنی آن تمرکز دارد. بدین صورت که بعد سیاسی جهانی شدن منجر به چالش‌های جدی و عمیقی پیش روی دولت ملی به عنوان هسته مرکزی پارادایم جامعه‌شناسی سیاسی سنتی شده، و در نتیجه چنین چالشی نیروها و گروه‌های اجتماعی جدیدی توانسته‌اند اعلام حضور کنند. هم چنین بعد فنی-تکنولوژیک جهانی شدن نیز توانسته است ابزارهای مناسبی هم چون اینترنت، ماهواره، شبکه‌های اجتماعی و ... را در دسترس نیروها و گروه‌های اجتماعی و به تعبیری جامعه قرار دهد، که این امر خود نتیجه‌ای دیگر در برداشته و آن ظهور دو پدیده جنبش‌های اجتماعی جدید و نیروهای اجتماعی شبکه‌ای بوده است. به هر حال با توجه به فرایندهای جهانی شدن، مدعای نویسنده این سطور این است که فرایند جهانی شدن و ابعاد سیاسی و فنی آن موجبات چالش در پارادایم سنتی جامعه‌شناسی سیاسی و ظهور پارادایم جدید در این عرصه را فراهم ساخته است. قبل از اینکه چنین تغییر و تحولاتی به بحث و بررسی گذاشته شود، ابتدا لازم است که الگوهای رایج در پارادایم سنتی جامعه‌شناسی سیاسی تشریح شوند.

۳- الگوهای رایج پارادایم سنتی جامعه‌شناسی سیاسی

مایکل راش در اثر خود «جامعه و سیاست» معتقد است وظیفه جامعه‌شناسی سیاسی بررسی و تبیین رابطه بین جامعه و سیاست، بین نهادهای اجتماعی و سیاسی و رابطه بین رفتار اجتماعی و سیاسی است. از نظر وی جامعه‌شناسی سیاسی می‌کوشد که سیاست را در زمینه اجتماعی آن قرار دهد. راش براین باور است که مارکس و وبر از متفکران اصلی هستند که در توسعه جامعه‌شناسی سیاسی نقش جدی ایفا نمودند؛ چرا که آنها هر دو معتقد بودند سیاست به گونه‌ای گریز ناپذیر ریشه در جامعه دارد (راش، ۱۳۷۷: ۱۵-۹).

حسین بشیریه نیز در اثر خود جامعه‌شناسی سیاسی را نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی تعریف نموده است. وی برای بررسی چنین موضوعی پنج الگوی اصلی جامعه‌شناسی سیاسی یعنی الگوی مارکسیستی، وبری، پلورالیستی، الیاتیستی و کارکرد گرایانه را برای تبیین رابطه جامعه و دولت به بحث گذاشته است. از نظر وی، رابطه دولت و جامعه اولین بار از دیدگاهی جامعه‌شناختی بوسیله کارل مارکس مورد توجه قرار گرفت. اندیشه ارتباط میان

طبقات اجتماعی و قدرت سیاسی جوهر نظریه زیربنا و روینا در نظریات مارکس است و همین خود اساس جامعه‌شناسی مارکسیستی را تشکیل می‌دهد (بشیریه، ۱۳۸۵).

علیرضا ازغندی نیز براین باور است که کارل مارکس با نقد جامعه‌شناسی به مفهوم پوزیتیویستی سعی کرد به صورت عینی برای اولین بار از دیدگاه یک جامعه‌شناس رابطه دولت با نیروهای اجتماعی که در تطور تاریخی در شکل دادن به تاریخ بشریت نقش بنیادین داشته‌اند را مورد بررسی قرار دهد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۳).

شاید بطور اجتناب ناپذیری بتوان گفت که ماکس وبر دومین بنیانگذار جامعه‌شناسی سیاسی است. کمک وبر نه تنها شامل انتقادی عمده از مارکس، بلکه شامل تعداد قابل ملاحظه‌ای مطالعات ویژه و مفاهیم مهم برای جامعه‌شناسی سیاسی بود. اندیشه وبر در مورد استقلال دولت و اهمیت سیاست‌های لیبرال دمکراتیک سرآغاز یک سنت فکری است که صراحتاً ضد مارکسیستی است. وبر به عنوان یک متفکر لیبرال که متعهد به دفاع از آزادی فردی بود و آن را در عصر مدرنیته در خطر می‌دید، آثارش را در مخالفت با جبر اقتصادی مارکس تدوین نمود. اهمیتی که او برای شیوه‌هایی اجرایی در دولت - ملت قائل شد، به اندازه اهمیتی بود که مارکس در نظریاتش برای ابزار تولید در نظام سرمایه داری قائل شده بود (Bottomore, 1993: 10-11). او توجه خود را بر اهمیت قدرت به منزله یک مفهوم سیاسی و بویژه در زمینه دولت و برای اعمال قدرت مشروع یا مشروعیت متمرکز کرد و بر سه شالوده اصلی برای مشروعیت یعنی مشروعیت سنتی، کاریزمایی و عقلانی - قانونی مطرح کرد که مشهورترین «انواع آرمانی» او هستند (راش، ۱۳۷۷: ۱۱). در هر حال، جامعه‌شناسی و بر از این نظر که معتقد بود کل جوامع حول محور دولت، ملت‌ها سازمان یافته‌اند، با جهت‌گیری کلی جامعه‌شناسی سیاسی سنتی و از جمله مارکسیم اشتراک دارد. از دیگر الگوهای رایج در جامعه‌شناسی سیاسی سنتی الگوی پلورالیسم یا کثرت‌گرایی است که از سوی رابرت دال مطرح شده است. این الگو در مقابل نظریه‌های مارکسیستی درباره مبنای طبقاتی دولت، بر تعدد مراکز قدرت اجتماعی تأکید می‌گذارد. در این الگو رابطه قدرت دولتی با مجموعه گروه‌ها و نیروهای اجتماعی بررسی می‌شود و تکثر و تنوع منابع قدرت فرض اصلی این دیدگاه است. در این الگو قدرت سیاسی فرایند پایان ناپذیر رقابت و سازش میان نیروهای مختلفی است که نماینده علایق و منافع اجتماعی گوناگونی مانند گروه‌های صنعتی، تجاری، جنبش‌های کارگری، گروه‌بندی‌های قومی، مذهبی و غیره هستند (بشیریه، ۱۳۸۵: ۶۵).

نظریات نخبه‌گرایانه از دیگر نظریات مهم در پارادایم سنتی جامعه‌شناسی سیاسی محسوب می‌شوند. این دسته از نظریه پردازان به بررسی این مساله می‌پردازند که چرا و چگونه یک گروه اقلیت همواره باید بر اکثریت حکومت کند (نش، ۱۳۸۷: ۳۱). از دیدگاه نخبه‌گرایانی چون موسکا و پاره تو، میان نخبگان سیاسی و ساخت اجتماعی - اقتصادی، رابطه‌ای ضروری و علی وجود ندارد، لیکن از نظر آن‌ها جامعه‌شناسی سیاسی تنها به معنای شناخت عمل سیاسی نخبگان است. سرانجام اینکه رویکرد کارکرد گرایانه از دیگر رویکردهای موجود در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی برای تبیین رابطه دولت و جامعه است. ریشه‌های نگرش اصالت کارکرد یا فونکسیونالیسم ابتدا به امیل دور کهایم و سپس به تالکوت پارسونز باز می‌گردد. در این الگو فرض می‌شود که کل جامعه همانند سیستمی است مرکب از بخش‌های مختلفی که هر یک کارویژه‌ها و وظایف خاص خود را انجام می‌دهد و بین اجزای سیستم روابط مکمل و متقابل وجود دارد (بشیریه، ۱۳۸۵: ۸۴). در واقع کارکرد گرایان آن دسته از نظریه پردازانی هستند که در ارائه نظریه خود به جای وجدان جمعی دور کهایمی و تضاد طبقاتی مارکسیتی، تعادل یا عدم تعادل میان حوزه‌های ارزش، و به جای نظام تقسیم کار، محیط اجتماعی را قرار داده‌اند (ازغندی، ۱۳۸۵: ۹۶).

به هر حال، موضوعی که در بررسی الگوهای رایج جامعه‌شناسی سیاسی سنتی برجستگی دارد این است که در این الگوها و مکاتب، جامعه‌شناسی سیاسی چیزی جز جامعه و رابطه آن با دولت، بویژه تأثیرات تعیین کننده نهادها و نیروهای اجتماعی بر قدرت سیاسی در حیطه دولت ملی نمی‌باشد. اما به نظر می‌رسد با تغییرات صورت گرفته در دهه‌های اخیر و خصوصاً گسترش فرایند جهانی شدن، دامنه و عرصه موضوعات و در نتیجه نگرش‌های مسلط در جامعه‌شناسی سیاسی سنتی دستخوش تحولات عمده و اساسی شده باشند. آشکار شدن نقاط ضعف بسیاری از نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی سنتی، مدافعانشان را مجبور کرده تغییرات اساسی در نظریات مورد دفاع خود اعمال نمایند و با چسباندن پیش واژه «نو» به نام آن نظریات این تغییرات بنیادی را توجیه کنند (مانند نومارکسیم، نولیبرالیسم، نوکثرت گرایی...).

به نظر می‌آید برای رسیدن به شناخت وسیعتر و عمیق‌تر از هویت‌ها و غیریت‌های نیروهای اجتماعی و چگونگی عملکرد سیاسی آنها در شرایطی که همواره در حال تغییراند، شناخت مبتنی بر قشربندی و جداسازی (طبقه، گروه، حزب، شأن و غیره) چندان مفید به فایده نباشد. بدین سان می‌توان بیان کرد که «پارادایم» اصلی جامعه‌شناسی سیاسی در حال تغییر

می‌باشد. از این رو با آشکار شدن ضعف پارادایم اصلی و با تلاش برای عرضه ابزارها و قالب‌های جدید معرفتی، شاهد شکل‌گیری مفاهیم تازه‌ای هستیم که فضای علمی متفاوتی را ایجاد کرده است. از این رو سزاست با خروج ذهنی و علمی از پارادایم‌های مسلط و رها شدن از قید و بندهای آن، پرسش‌های مختلفی طراحی شود و در فضای متفاوتی به این پرسش‌ها پاسخ داده شود. از این رو در ادامه به این مساله می‌پردازیم که چگونه جهانی شدن در شکل‌گیری تحول پارادایمی در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی نقش‌آفرینی نموده و اینکه پارادایم جدید جامعه‌شناسی سیاسی دارای چه ویژگی‌ها و خصلت‌هایی است (رجوع شود به: توحید فام، ۱۳۹۲).

۴- جهانی شدن و تحول پارادایمی در جامعه‌شناسی سیاسی: ظهور جامعه‌شناسی سیاسی جدید

پس از فهم مختصات و ویژگی‌های فرایند جهانی شدن و بررسی الگوهای رایج در جامعه‌شناسی سیاسی سنتی، اینک این موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد که چگونه ابعاد سیاسی و فنی - تکنولوژیک جهانی شدن در ظهور و بروز پارادایم جدید جامعه‌شناسی سیاسی ایفای نقش کرده‌اند. مدعای نویسنده این پژوهش بر این محور استوار است که دو بعد مذکور در فرایند جهانی شدن هر یک به گونه‌ای مشخص توانسته‌اند در این تغییر و تحول مؤثر واقع شوند. بدین صورت که بعد سیاسی جهانی شدن موجبات چالش دولت ملی به‌عنوان هسته مرکزی پارادایم سنتی، و ظهور نیروها و گروه‌های غیردولتی را فراهم ساخته است، و بعد تکنولوژیک جهانی شدن نیز ابزارهای ارتباطی لازم همچون اینترنت، ماهواره، شبکه‌های اجتماعی و... را در اختیار این نیروها و گروه‌ها قرار داده است و با این اقدام موجبات شکل‌گیری نیروهای اجتماعی شبکه‌ای که از مفاهیم جدید در پارادایم نوظهور جامعه‌شناسی سیاسی است، و همچنین تقویت جنبش‌های اجتماعی جدید را فراهم آورده است. با بررسی این موضوعات می‌توان برخی از خصلت‌های پارادایم جدید جامعه‌شناسی سیاسی را نیز مورد شناسایی قرار داد.

۴-۱- جهانی شدن سیاست و تضعیف دولت ملی

همانطور که قبلاً ذکر شد، هسته مرکزی پارادایم سنتی جامعه‌شناسی سیاسی و الگوی اصلی آن چیزی جز جامعه و رابطه آن با دولت ملی و بویژه تأثیرات تعیین‌کننده نهادها و

نیروهای اجتماعی بر قدرت سیاسی نمی‌باشد. اما به نظر می‌رسد با فروپاشی نظام دو قطبی و دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و تکنولوژیک رخ داده در سه دهه اخیر و گسترش جهانی شدن و تغییرات صورت گرفته در نظام‌های اجتماعی و سیاسی، نگرش مسلط در جامعه‌شناسی و قلمرو موضوعات اصلی جامعه‌شناسی سیاسی، دستخوش تحولات اساسی شده است. به نحوی که امروزه در کانون مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی مسایل و موضوعاتی همچون پدیده جهانی شدن و فرایندهای آن در عرصه‌های مختلف، هویت، قومیت، جنبش‌های اجتماعی، سازمان‌های غیردولتی و نیروهای اجتماعی شبکه‌ای اولویت یافته‌اند. دستاوردهای انقلاب در تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات، حاکمیت ملی دولت‌ها را به شدت تضعیف کرده و در مقابل بر توانمندی اثرگذاری جامعه بر قدرت و سیاست افزوده است (ازغندی، ۱۳۸۵: ۵). در پارادایم سنتی جامعه‌شناسی سیاسی، دولت ملی هسته مرکزی محسوب می‌شد و مدل وستفالیایی دولت از مشروعیت و مقبولیت خاصی برخوردار بود. براین اساس دولت از اقتدار و حاکمیت لازم برای کنترل شهروندان و وضع و اجرای قوانین بهره‌مند بوده است. اما با تسریع و تشدید روند بعد سیاسی جهانی شدن، ضمن فرسایش اقتدار دولت‌ها، نفوذپذیری مرزها و تحدید حاکمیت آنها، دهها بازیگر غیرحکومتی وارد عمل شده و در اقتدار دولت سهیم گردیده‌اند. عصر جهانی شدن با شدت و ضعف‌های گوناگون موقعیت دولت ملی را دستخوش دگرگونی نموده، عناصر متشکله آن یعنی ملیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت و نیز تعاملات میان آنها را متحول نموده است. به گونه‌ای که رابطه سنتی میان مشروعیت، کارآمدی، استقلال و اقتدار به هیچ وجه نمی‌تواند مبین موقعیت دولت در عرصه داخلی و بین‌المللی باشد. تحت این شرایط روابط میان نیروهای اجتماعی، شهروندان و دولت را نمی‌توان به مثابه گذشته براساس ارتباطات و وفاداری‌های سنتی توضیح داد (قوام، ۱۳۸۴: ۶۵-۴۰). در واقع جهانی شدن و خصوصاً بعد سیاسی آن شدیدترین چالشی است که پیش روی مدل جامعه‌شناسی سیاسی قدیمی مبتنی بر سیاست دولت محور قرار دارد. فرایندهای جهانی شدن بدین معنی هستند که توانایی دولت ملی برای اقدام مستقل در جهت طراحی و تعقیب اهداف سیاسی داخلی و بین‌المللی از بین رفته است، همچنان که کنترلش بر عبور و مرور کالاها، خدمات، تکنولوژی، محصولات رسانه‌ای و اطلاعاتی که مرزهایش را در می‌نوردند نیز کاهش یافته است. به علاوه اقتدار سیاسی دولت برای تعیین قوانین و مقررات و سیاست‌های داخلی اش به وسیله نهادها و قوانین سیاسی بین‌المللی که به گونه‌ای فعال حوزه صلاحیت دولت بر

شهروند اش را محدود می کنند، کاهش یافته است (Held, 1991). در مورد جامعه شناسی سیاسی جدید، جهانی شدن به وضوح فرصت‌هایی را برای بررسی مجدد موضوعات کلیدی قدرت و سیاست فراهم کرده است. تغییرات تجربی که بوسیله جهانی شدن ایجاد شده اساسی‌ترین مفاهیم جامعه شناسی را زیر سوال برده اند. به عنوان مثال، جهانی شدن با جدا ساختن فرایندهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که سابقاً در چارچوب مرزهای ملی مجزا، به هم پیوسته تلقی می شدند، مفهوم اساسی «جامعه» را زیر سوال برده است. این فرصتی فراهم می‌سازد تا به بازاندیشی زندگی اجتماعی از منظر ساختارها و مدیریت‌های اجتماعی چندگانه بپردازیم و در مورد قدرت و سیاست نه به عنوان نهادهای مجزای درون یک جامعه که تحت حاکمیت یک زیربنای تعیین کننده واحد (مانند اندیشه مارکسیستی) یا یک منطق سخت واحد (مانند تز عقلانی شدن وبر) هستند، بلکه به عنوان یکی از جنبه‌های زندگی اجتماعی به تفکر مجدد بپردازیم. جهانی شدن موضوعاتی را مطرح می‌کند که نسبت به چارچوبی که جامعه شناسی سیاسی سنتی فراهم می‌کند مستلزم نگرش وسیع تری در مورد قدرت و سیاست است (نش، ۱۳۸۷ : ۶۳). از نقطه نظر جامعه‌شناسی سیاسی جدید، جهانی شدن سیاسی بدان معنی است که اکنون قدرت دولت-ملت در بعضی از زمینه‌ها تا حد زیادی کاهش یافته است، و تحت‌الشعاع نهادها و فرایندهای دیگری قرار گرفته و از کانون بحث خارج شده است. در همین حال تشکل‌های طبقاتی که سیاست‌های ملی حول محور آنها سازماندهی می‌شد دچار انشقاق و چند پاره گی شده‌اند و موضوعات و علایق سیاسی مربوط به احزاب سیاسی طبقاتی زیر سوال رفته‌اند. چند پارگی و تکثیر شدن ارزش‌ها و شیوه‌های زندگی، رشد رسانه‌های جمعی و مصرف گرایی، زوال مشاغل و جوامع با ثبات، همه و همه بدین معنی است که هویت‌های اجتماعی خدشه ناپذیر و مسلم انگاشته شده سابق اکنون سیاسی شده‌اند. در این شرایط ظهور جنبش‌ها و شبکه‌های اجتماعی که به گونه‌ای متفاوت از احزاب سیاسی سازمان یافته‌اند و هویت‌های غیرطبقاتی نظیر جنسیت، قومیت و هویت جنسی را نمایندگی می‌کنند، هم محتوا و هم شکل سیاست را تغییر داده است. اگر خواهان درک روابط اجتماعی متغیر، چند پاره شده و به سرعت دگرگون شونده معاصر باشیم، باید تعاریف گسترده‌ای از قدرت و سیاست به دست دهیم تا نحوه تکوین، ستیزه و دگرگونی هویت‌ها و نهادها را در سراسر حوزه اجتماعی پوشش دهد. بنابراین می‌توان گفت که یک تغییر پارادایم در جامعه شناسی سیاسی رخ داده است، بطوری که این رشته از مدل‌های دولت محور و طبقاتی مشارکت یا عدم مشارکت سیاسی

دور شده و به طرف درک جدیدی از سیاست به مثابه پدیده‌ای که در همه تجربیات اجتماعی حضور دارد، حرکت نموده است. جامعه‌شناسی سیاسی جدید قبل از هرچیز به سیاست فرهنگی توجه دارد (همان : ۲۱-۲۰). بنابراین آشکارا ملاحظه می‌شود که بعد سیاسی جهانی شدن توانسته است موجبات چالش علیه دولت ملی را فراهم سازد و به این طریق تحولات عمیقی را در این حوزه پدید آورد.

۲-۴- بعد فنی - تکنولوژیک جهانی شدن و ظهور نیروهای اجتماعی شبکه‌ای

جهانی شدن سیاسی نه تنها دولت ملی، بلکه مفهوم اساسی «جامعه» را با تغییر همراه کرد. به گونه‌ای که جامعه آن شکل متمرکزی را که در پارادایم سنتی داشت از دست داده، و این امر موجب شده تا نیروها و گروه‌های اجتماعی نه صرفاً در چارچوب مرزهای ملی و در زیر سایه اقتدار دولت ملی، بلکه در گستره‌ای وسیع‌تر به فعالیت بپردازند. ادعای نویسنده این است که بعد تکنولوژیک جهانی شدن ابزارهای ارتباطی لازم مانند اینترنت، ماهواره، شبکه‌های اجتماعی، تلفن همراه و... را در اختیار این نیروها و گروه‌های اجتماعی قرار داده و این امر در ظهور مفهومی چون «نیروهای اجتماعی شبکه‌ای» و تقویت جنبش‌های اجتماعی جدید نقش مؤثری داشته است. با بررسی این مفاهیم و موضوعات می‌توان به برخی ویژگی‌ها و خصلت‌های پارادایم جدید جامعه‌شناسی سیاسی نیز دست یافت.

در نتیجه تغییر و تحولات نشأت گرفته از فرایند جهانی شدن، معیارهای شناخت و طبقه‌بندی‌های نظری پیرامون نیروهای اجتماعی که در سنت‌های مارکسیستی، وبری، پلورالیستی و پارتسونزی عرضه شده، توان بازنمایی تمام واقعیت اجتماعی غرب و حتی جوامع غیرغربی را ندارند. بنابراین امروز مفروض کردن شناخت اجتماعی در وجوه فرهنگی آن به صورت شبکه‌ای برای بررسی نیروها و گروه‌های اجتماعی امری ضروری است و به نظر می‌رسد شناخت مبتنی بر قشربندی و جداسازی (طبقه، گروه، حزب، شأن و غیره) چندان مفید فایده نباشد. از این رو شناخت و بررسی نیروهای اجتماعی شبکه‌ای و چگونگی عملکرد آنها به عنوان مفهوم نوین جامعه‌شناسی سیاسی جدید ضروری است (توحید فام، ۱۳۹۲). در واقع با ظهور فرایند جهانی شدن و خصوصاً بعد تکنولوژیک آن، استفاده از اینترنت و متعلقات آن همچون شبکه‌های اجتماعی در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کشورهای توسعه یافته و تا حدودی در کشورهای در حال توسعه گسترش یافته است. امروزه گفته می‌شود که سیاست و

امر سیاسی بر بال رسانه‌ها حرکت می‌کند، و با گسترش استفاده بازیگران جامعه مدنی در سطوح فروملی، ملی، منطقه‌ای و جهانی از اینترنت و نقش آفرینی آنها در تعاملات سیاسی و چالشگری سیاسی، اهمیت این تلقی بیشتر نمایان می‌شود. اینترنت و شبکه‌های اجتماعی با جای دادن طیف گسترده‌ای از بازیگران و کنشگران سیاسی - اجتماعی در فضای مجازی و سایبرنتیکی، از یکسو ابزاری برای تبلیغ و اشاعه نمادهای سیاسی و باورها و ایدئولوژی کنشگران اجتماعی بوده است، و از سوی دیگر، منبع مهم آگاهی سیاسی - اجتماعی در جهان و ارتباط فعالان سیاسی با مردم و در نهایت برانگیزاننده مهم رفتارهای اعتراضی و بسیج اعتراضات در جهان بوده است. لذا می‌توان گفت که اینترنت مهم ترین نشانه قدرت نمادین، هویت ساز و تبلیغاتی در عصر جدید است و سیاست و تحولات سیاسی تا حد قابل توجهی به این رسانه فراگیر وابسته است (سردارنیا، ۱۳۸۷: ۱۵۴). با پیدایش اینترنت و گسترش آن نوعی حوزه عمومی مجازی در فضای سایبرنتیکی شکل گرفته و این امر در ظهور نیروهای اجتماعی شبکه‌ای مؤثر بوده است. این حوزه عمومی مانند شبکه تار عنکبوتی است که اطلاعات همچون خون یا انرژی برق در خطوط آن جاری است و در نقاط اتصال آن، بازیگران و کنشگران گوناگونی از جمله جنبش‌های اجتماعی، سازمان‌های غیردولتی در سطح ملی و فراملی، و احزاب و گروه‌های سیاسی بی شماری حضور دارند. فضای سایبرنتیکی، فضایی برای حضور مجازی کنشگران فردی، گروهی و جمعی و آکنده از ارتباطات بین آن‌ها، تولید و انتقال اطلاعات و نهادهاست، در این فضا کنشگران و نیروهای اجتماعی شبکه‌ای هم چون جنبش‌های اجتماعی و گروه‌های سیاسی - اجتماعی راجع به مسائل سیاسی و اجتماعی گوناگون به بحث و گفتگو پرداختند و احتمالاً به توافق نیز می‌رسند (Vegh, 2003: 47). جنبش‌های اجتماعی از جمله کارگزارانی هستند که از اینترنت برای آگاهی رسانی بسیار شتابان پیرامون موضوعات، مسائل و دشواری‌های مشترک بشری، هم چون نقض حقوق بشر، آلودگی محیط زیست، استبداد سیاسی، و تروریسم بسیار استفاده می‌کنند. این کارگزاران با استفاده از این فناوری و اطلاع‌رسانی سریع پیرامون رویدادهای محلی، آنها را جهانی کرده و بین مسائل محلی و جهانی پیوند برقرار می‌کنند. هم چنین اینترنت ابر رسانه و ابزاری بسیار مهم برای تبلیغ و اشاعه باورهای این کنشگران اجتماعی، هم چنین صلح طلبی، برابری حقوق زن و مرد، مخالفت با جنگ، دفاع از محیط زیست سالم و مانند آن بوده است (سردارنیا، ۱۳۸۷: ۱۶۲). امروزه با کاهش اعتماد عمومی به احزاب سیاسی، جنبش‌های اجتماعی نقش مهمی در

سازمان دهی رفتارهای اعتراضی و بیان اعتراض‌ها در جوامع دموکراتیک داشته‌اند. از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ به بعد، اینترنت در تشویق و سازمان‌دهی اعتراضات گسترده ملی، منطقه‌ای و جهانی چه به صورت آنلاین در فضای سایبرنتیکی و چه به صورت واقعی در سطح جوامع، بسیار مؤثر بوده است. اینترنت با اطلاع‌رسانی سریع راجع به مسائل حاد جامعه بشری، انتقال نمادهای اعتراضی و تحریک احساسات، به کنش‌های اعتراضی گسترده دامن زده است. امروزه جنبش‌های اجتماعی جدید از طریق قابلیت‌های مختلف این فناوری، مسائل حاد بومی و محلی را جهانی کرده و از این رهگذر برای خود، هواداران جهانی ایجاد کرده‌اند (همان: ۱۶۴). شبکه‌های اجتماعی مجازی، نسل جدیدی از وب‌سایت‌های اینترنتی هستند که در این چارچوب باید به آن‌ها نیز اشاره کرد. در این وب‌سایت‌ها، کاربران اینترنتی حول محور مشترکی به صورت مجازی باهم جمع می‌شوند و جماعت‌های آنلاین و شبکه‌ای را تشکیل می‌دهند. شبکه‌های اجتماعی سایت یا مجموعه سایت‌هایی هستند که در آن، کاربران می‌توانند خواست‌ها، دلبستگی‌ها، اندیشه و اعمالشان را با دیگران در میان بگذارند. شبکه‌های اجتماعی همچون فیس‌بوک، توئیتر، یوتیوب و ... از مهم‌ترین انواع شبکه‌ها محسوب می‌شوند. بنابراین با وقوع پدیده جهانی شدن و بویژه گسترش ماهواره‌ها و اینترنت، بسترهای اولیه نوعی «جامعه مدنی جهانی» فراهم شده است. در عصر جهانی شدن، نمی‌توان گفت که شاهد از بین رفتن دولت‌ها خواهیم بود بلکه دولت‌ها هنوز بازیگران مهمی هستند. با وجود این، دولت‌ها از سوی بازیگران جدید، یعنی جنبش‌های اجتماعی جدید و سازمان‌های غیردولتی و نیروهای اجتماعی شبکه‌ای به شدت به چالش گرفته شده‌اند (همان: ۱۵۴). جنبش‌زاپاتیست‌ها در مکزیک، جنبش اعتراضی علیه سازمان تجارت جهانی، جنبش اعتراضی علیه نشست گروه ۸ در ژنو (۲۰۰۱)، جنبش‌های اجتماعی صلح طلب و ضد جنگ، و به طور مشخص تحولات انقلابی در کشورهای عربی را می‌توان از نمونه‌های برجسته اهمیت بعد فنی جهانی شدن یعنی اینترنت و شبکه‌های اجتماعی در تغییر و تحولات صورت گرفته دانست. جنبش‌زاپاتیست‌ها یکی از نمونه‌های عینی قابل توجه از جنبش‌های اجتماعی در دهه ۱۹۹۰ است که به بهترین وجه ممکن از اینترنت و پتانسیل‌های آن در جهت پیشبرد اهداف خود و بسیج هواداران استفاده کرد. این جنبش نشان داد که توده‌های فقیر می‌توانند با ابزار افکار عمومی بین‌المللی بر سیاست‌های حکومت تأثیر بگذارند (Sevens, 1999: 75). این جنبش، برای اعاده حقوق بومیان، خودمختاری، عدالت اجتماعی و مخالفت با جهانی شدن اقتصاد نولیبرال و گسترش آن

به مکزیک بود. به گفته بسیاری از تحلیل گران رسانه‌ای، جنبش زاپاتیستا مصداق عینی استفاده رادیکال و گسترده از اینترنت بود. کاستلز از آن به مثابه اولین جنبش چریکی اطلاعاتی یاد می کند که بازتاب جهانی داشته است (Atton, 2003: 6).

فعالان این جنبش و حامیان آن در جهان، گزارش‌های جدید را از طریق اینترنت به صورت سیل آسا پخش کردند، و به همین دلیل وزیر خارجه مکزیک اعلام کرد که این جنگ یک جنگ اینترنتی است (Sevens, 1999: 26). هم‌چنین تحولات انقلابی اخیر در منطقه خاورمیانه این واقعیت را آشکار کرد که تکنولوژی‌های جدید از قبیل اینترنت و شبکه‌های اجتماعی در گسترش سریع و پایدار تغییرات سیاسی و اجتماعی مؤثر بودند. انقلاب‌های فیس بوکی و تویتری و به طور کلی انقلاب شبکه‌های اجتماعی ترکیب جدیدی است که به تازگی وارد ادبیات سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی شده است. به سادگی می توان دریافت که این ترکیب، ریشه در رخداد‌های اخیر خاورمیانه دارد که از تونس و مصر شروع شد و تقریباً تمام منطقه را فرا گرفت. آنچه در این تحولات آشکارناپذیر بود، تأثیر اینترنت و خصوصاً شبکه‌های اجتماعی در اطلاع رسانی، سازماندهی و گسترش سریع تحولات در کشورهای منطقه بوده است (Bughelaf, 2011: 2). بنابراین ملاحظه می‌شود که در اثر فرایند جهانی شدن و خصوصاً ابعاد سیاسی و تکنولوژیک آن، تغییر و تحولات عمیقی در جوامع سیاسی صورت گرفته است. تغییر و تحولات نظری و تجربی صورت گرفته در عرصه بین‌الملل و ظهور ابزارهای ارتباطی جدید باعث شده که جایگاه دولت - ملت به عنوان مرکز فعالیت سیاسی جابجا شود. در نتیجه چنین تحولاتی، عرصه قدرت و سیاست از سطح محدود ملی به سطح گسترده جهانی تغییر مسیر داده است. از این رو جامعه‌شناسی سیاسی که در پی برقراری و شناسایی ارتباط میان جامعه و قدرت سیاسی است، باید این مساله را در فراتر از مرزهای ملی جستجو کند، چرا که اقتدار و قدرت به فراسوی مرزها رخت بر بسته است. بنابراین می توان گفت که ابعاد سیاسی و تکنولوژیک جهانی شدن در شکل‌گیری تحولات پارادایمی در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی نقش بسیار جدی ایفا کرده اند. تضعیف دولت ملی، ظهور نیروها و گروه‌های اجتماعی جدید، انتقال قدرت و اقتدار به ورای مرزهای ملی، ظهور جامعه و نیروهای اجتماعی شبکه‌ای، اهمیت یافتن و قدرتمندی جنبش‌های اجتماعی جدید از مهم‌ترین مباحث و مواردی هستند که در این تغییر و تحول پارادایمی قابل توجه و بررسی می‌باشند.

نتیجه‌گیری

همزمان با پایان گرفتن هزارهٔ دوم میلادی و ورود به هزارهٔ سوم، بشر در آستانه دورهٔ تاریخی تازه‌ای قرار گرفته است. گویا جهانی نو در حال شکل‌گیری است؛ جهانی که مناسبات حاکم بر آن دستخوش تغییرات عمده‌ای است و به نظر می‌رسد گام‌های این تغییرات به مراتب از دوره‌های دیگر تاریخ بشر بلندتر و پرشتاب‌تر باشد. برای توصیف و تبیین این تحولات تفاسیر متفاوتی از سوی صاحب‌نظران ارائه شده اما مشهورترین واژه‌ای که در این زمینه در علوم اجتماعی و سیاسی کاربرد یافته و شهرت گشته، مفهوم «جهانی شدن» است. متفکرانی که تحولات عصر جدید را ذیل این مفهوم تبیین می‌کنند، بر این عقیده‌اند که در ربع آخرین قرن بیستم، ابعاد سیاسی، تکنولوژیک، فرهنگی و اقتصادی جهانی شدن، رشد و گسترش زیادی پیدا کرده و رویدادهای بزرگی در دنیا بوجود آمده که حوزه‌های مختلف زیست بشری را تحت تأثیر قرار داده است. بسیاری از صاحب‌نظران مدعی‌اند که متناسب با تغییراتی که در حوزه‌های مختلف زیست بشری بوجود آمده، اتخاذ چشم‌انداز گسترده‌تری برای مطالعه فرهنگ و سیاست ضرورت یافته است. بر همین اساس در جامعه‌شناسی سیاسی نیز جهانی شدن به یکی از مفاهیم و متغیرهای مهم در تبیین تحولات سیاسی و اجتماعی مبدل شده است. از این رو پژوهش، حاضر به دنبال بررسی این مساله بوده که جهانی شدن و خصوصاً ابعاد سیاسی و تکنولوژیک آن چگونه در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی مؤثر بوده و در این حوزه چه تغییراتی بوجود آورده است؟ در پاسخ به این گونه سوال، یافته‌های نوشتار حاضر که با تکیه بر رویکرد پارادایمی صورت گرفته، حکایت از آن دارد که ابعاد سیاسی و تکنولوژیک جهانی شدن مقدمات تحول پارادایمی در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی سنتی و ظهور پارادایم جدید در این عرصه را فراهم آورده است. بدین صورت که بعد سیاسی جهانی شدن منجر به تضعیف اقتدار دولت ملی و ظهور بازیگران جدید شده که فراتر از دولت ملی به فعالیت سیاسی می‌پردازند، و بعد تکنولوژیک جهانی شدن نیز از ابزارهای لازم را در اختیار نیروهای جدید قرار داده که در نتیجه آن مفهومی نوین تحت عنوان «نیروهای اجتماعی شبکه‌ای» در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی رواج یافته است. هم‌چنین جنبش‌های اجتماعی جدید از دیگر بازیگرانی هستند که توانسته‌اند از ابزارهای ارتباطی جدید همچون اینترنت و شبکه‌های اجتماعی برای رسیدن به اهداف و مقاصد خود بهره‌گیرند. ما حاصل بحث اینکه حوزه جامعه‌شناسی سیاسی دچار تغییر و تحول پارادایمی عمیقی گشته و در نتیجه تحولات صورت گرفته پارادایم جدید جامعه‌شناسی

سیاسی امکان ظهور و بروز یافته است. مهمترین نکته ای که در پارادایم جدید ملموس است اینکه این پارادایم نگاه گسترده تری به موضوعات سیاسی دارد و پدیده‌ها و رخداد‌های سیاسی را در سطحی فراتر از مرزهای ملی مطالعه و بررسی می‌کند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- اباذری، یوسف (۱۳۹۰). «هایدگر و علم»، فصلنامه ارغنون، شماره ۱۱-۱۲.
- اردستانی، علی (۱۳۸۸). ساختار و ماهیت روش‌شناسی در علم سیاست. تهران: قومس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران. تهران: قومس.
- اعتماد، شاپور (۱۳۷۵). دیدگاه‌ها و برهانها. تهران: نشر مرکز.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹). «مقدمه»، در کتاب جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ویراسته کیت نش، ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: نشر کویر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: نشرنی.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۹۰). پساسیاست؛ نظریه و روش. تهران: نشرنی.
- توحیدفام، محمد (۱۳۹۲). «نیروهای اجتماعی شبکه‌ای: مفهوم نوین جامعه‌شناسی سیاسی ایران»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره ۲.
- راش، مایکل (۱۳۷۷). جامعه و سیاست: مقدمه ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری. تهران: سمت.
- سردارنیا، خلیل الله (۱۳۸۷). «اینترنت، جنبش‌های اجتماعی و بسیج اعتراضات (بررسی نظری و مصداقی چند جنبش اجتماعی)»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۶.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴). نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن. تهران: سمت.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۹). سیاست‌شناسی. تهران: سمت.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴). جهانی شدن و جهان سوم. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- کوهن، توماس (۱۳۸۳). ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه عباس طاهری. تهران: نشر قسه.
- نش، کیت (۱۳۸۷). جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: نشر کویر.

ب) منابع انگلیسی

- Atton, Chris (2003). "Reshaping Social Movement Media for a New Millennium", **Social Movement Studies**, Vol.2 , No, 1.
- Boughelaf, Jamila (2011). **Mobile Phones, Social Media and the Arab**, Credemus Associates.
- Bottomore, T. (1993). **Political Sociology**, Pluto Press: London.
- Held, D. (1991). "Democracy, the Nation-State and the Global System", in D. Held (ed) , **Political Theory Today**, Polity Press: cambridge.
- Robertson, R. (1992). **Globalization: Social Theory and Global Culture**, Sage: London.
- Severns, Wanda (1999), "The Internet, Mexico and Democratization", **Master of Art thesis**, Dalhousie University.
- Vegh, Sander (2003). **Hacking for Democracy**, University of Mary Land.

